

العباس سفاح بر او خروج کرد و او بجانب مصر فرار کرده * در
 تاریخ بیست و هشتم شهر ذی الحجه سنه اثنی و ثلاثین و مایه در
 قریه بوضیر من اعمال مصر بدست صالح عباسی یا ابو عون که
 بفرمان سفاح خلیفه او را تعاقب نموده بودند بقتل رسید * و ازو
 عبد الله و عبید الله نام دو پسر ماند * عبد الله بطرف حبشه افتاد
 و عبید الله عودت کرده در فلسطین می بود * در زمان خلافت
 رشید عباسی شحنة فلسطین او را گرفته بدار الخلافه فرستاد
 خلیفه او را در زندان کرده تا زمان خلافت رشید در قید بود آخر
 پیرو نایبنا شده از زندان خلاص شد * یحتمل که نسب امراء
 سلیمانی بدو میرسیده باشد. و بواسطه اطلاق لفظ سلیمانی شاید که
 نسب ایشان بسلمیان بن عبد الملك بن مروان از سلاطین مروانیه
 منتهی گردد العلم عند الله * چه بکاک ثقات روایت آن طایفه
 منضبط است که چون از صدمت قاهره عباسیان هرج و مرج
 باحوال مروانیان راه یافت سه نفر از اولاد مروان الحمار با جمع
 کثیر از فلسطین بجانب ولایت قلب آمده * و در دره که آنرا
 دره خووخ خوانند من اعمال ناحیه غزالی ساکن شده مرتبه
 مرتبه عشایر و قبایل ایشان که عمده آن قوم بانوکی بود بر سر
 رایت او مجتمع گشته * بحسن اهتمام آن طایفه قلعه (قلب)

وقلعه (جسقه) (۱) وقلعه (تاش) وقلعه (حصولی) وقلعه (مفارقین) بامضافات و ملاحظات و منسوبات تا کنار آب شط دیار بکرو قلعه (بیدیان) تا (کاروکان) (۲) و (دلکاو قیا) و قلعه (رباط) و قلعه (جریس) و قلعه (ایدنیک) و قلعه (سلیک) و قلعه (کنج) را از تصرف کفره گرجستان و ارامنه بیرون آورده متصرف شدند * و اکثر تابعان و هو خواهان مروانیان که در نواحی مصر و شام متفرق و پراکنده شده بودند بر سر او جمع آمدند * و آن جماعات منشعب بهشت فرقه شدند (بانوکی) (هویدی) (دخیران) (بوجیان) (زیلان) (بسیان) (زکزیان) (برازی) و بعضی از این طوایف بطریق اهل سنت و جماعت عمل نموده بمذهب حضرت امام معظم شافعی رحمة الله علیه مستنداند * و برخی طریق ناصواب یزیدی پیش گرفته متابعت آن قوم میکنند * و امراء ایشان در شعایر سنت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام و مطاوعت سید انام و علماء اسلام جد و جهد مالا کلام دارند * در میانه آن قوم زهاد و عباد بسیار است * اما شعبات ایشان قریب بصد فرقه هستند که اکثر صحرائین و چاروا دارند * و هر سال اول بهار به بیلاقات ولایت بدایس و جبل شرف الدین و اله طاق ساکن شده * باز فصل پاییز در اول

(۱) و فی نسخه حبه به بدل جسقه (۲) و فی نسخه آخری کاروکار

فروردین ماه بقشلاق خود عودت میکنند و رسم بیلاقات ایشان
 از سیصد راس اغنام یک راس بجا کمان بدایس تعلق دارد * القصه
 چون طوایف سلیمانی (۱) در ظل رایت مروان مجتمع گشتند
 ومدتی بسر داری ایشان و حکومت قلاع که بتحت تصرف در
 آورده بود قیام و اقدام نمود * چون از این دنیای فانی بمنزل جاودانی
 کوچ فرمود میر بهاء الدین نام پسرش در یورت پدر متمکن
 شده * او نیز ترک خیل وحشم کرده و دیعت حیات بکدخدای
 اجل سپرد از او میر عز الدین و میر جلال الدین دو پسر ماند *
 حکومت بامیر عز الدین قرار گرفت چون او نیز فوت کرد از او
 امیر ابراهیم نام پسر خورده سال ماند چون از عهده امور حکومت
 بیرون نمی آمد رؤسای قبائل برادرش امیر جلال الدین را بحکومت
 نصب کردند * و چون او تقد حیات بقابض ارواح سپرد در آن
 وقت امیر ابراهیم ولد عز الدین بسر حد بلوغیت رسید باستصواب
 عشایر و اقوام حاکم شد * و چون مدتها حکومت نمود باجل
 موعود عالم فانی را بدرود کرد * از او میر دیادین و امیر شیخ احمد
 نام دو پسر ماند * بموجب وصیت پدر میر دیادین قائم مقام او
 گشته متصدی امور امارت و متکفل مهام حکومت شد
 و هشتاد سال عمر یافت در امارت کمرانها نمود * و در حینی که

(۱) وفي النسختين الخطيتين طوائف مزبورة بدل سلیمانی

شاه اسماعیل صفوی بر ولایت دیار بکر مستولی شد خان محمد
 استاجلو را از نیابت خود بحفظ و حراست آنجا مامور گردانید
 محمد خان بامیر دیادین طریق مدارا و مواسا مسلوک داشته دختر
 او (بیکسی) (۱) خانم را بعقد نکاح خود در آورد و بامداد و معاونت
 طایفه سلیمانی و موافقت و مصادقت میر دیادین امور کلی ازو
 متمشی شد * از آنجمله در زمانی که علاء الدوله ذو القدر والی
 صرعش (صارو قیلان) نام برادرزاده خود را باراده تسخیر
 دیار بکر بر سر محمد خان فرستاده . در ما بین ایشان محاربه عظیم
 اتفاق افتاده * آوازه دار و کیر از فلک اثیر در گذشت * نظم
 کجک بر دهل فتنه انگیز شد زبانک دهل فتنه گر تیز شد
 قطاس ستوران زرینه زین همی کرد جاروب میدان کین
 طایفه سلیمانی بلکه دیوان سلیمانی در آن معرکه داد مردانکی
 دادند که جنک هفتخوان مازندران رستم دستان * وسام نریان
 یجز فسانه نماند * گردان کردان بقوت بازوی کامکار و ضرب
 شمشیر زهر ابدار لشکر صارو قیلان را منهزم گردانیده او را
 در آن معرکه بخاک بوار انداخته سر از تن جدا کردند * و خان
 محمد رعایت کلی در باره میر دیادین و عشیرت سلیمانی فرمود *
 و چون او فوت شد ازو اولاد ذکور نماند * و ازو امیر شیخ احمد

برادرش (شاه ولد بيك) و (بهلول بيك) و (عمر شاه بيك)
 و (سوسن) و (وليخان) و (الوند) و (خليل) و (احمد)
 و (جهانكبير) نه پسر ماند * بدین سبب حكومت
 مير ديابدين باولاد برادرش انتقال يافت *

شعبه اول

﴿ در ذكر امراء قلب و بطمان ﴾

حاوی اوراق را از ثقات روات بكرات استماع افتاد كه
 چون مير ديابدين پير و ناتوان گشت و پسری نداشت كه بمصالح
 امور و سوانح احوال ولايت پردازد برادر زادهها باتفاق قصد او
 کرده در صدر قلع وقع او شدند * مير ديابدين در باب دفع برادر
 زادهها از محمد خان استاجلو امداد و استعانت طلب نموده محمد خان
 نیز لشكر بسیار بمعاونت او فرستاده در میانه او و برادر زادهها
 محاربه عظیم دست داد چنانچه عمر شاه بيك و سوسن و جهانكبير
 بيك در آن معرکه بقتل رسیدند * و شاه ولد بيك كه برادر بزرگ
 و خمیر مائه آن فساد بود از آن معارك بهزار حيله خود را خلاص
 کرده * از آن جبهه خونخوار خود را بكنار رسانیده بطرف شام
 بمخدمت سلاطین چرا كسه رفت * و چون استیلای قزلباش بعد
 از وقوع قضیه چالدران از ولايت كردستان روی در انحطاط

و نقصان آورد علی فیری نام شخصی که از طایفهٔ بسیاریان و عمدهٔ
آغایان اقوام بود قلعهٔ میافارقین را مضبوط کرد انبیده . کسی
بجانب شاه ولد بیک بطرف شام فرستاد . و این خبر چون مسموع
او شد بر سبیل استعجال متوجه ولایت مورد وثی کشته بسعی علی
فیری و استصواب عشایر و اقوام بر سر پر حکومت متمکن شد
و در فرصتی که ولایت دیار بکر و کردستان بتصرف اولیای
دولت روز افزون عثمانی در آمد حکام صاصون بنا بر عداوتی که
از قدیم با امراء سلیمانی داشتند طایفهٔ خالدی را فرمودند که چند
نفر از چاوشان درگاه پادشاهی را که بطریق الاغ بمهم ضروری
بجانب کردستان آمده بودند ، در اراضی میافارقین بقتل آورند
تا نسبت قتل ایشانرا اعیان و ارکان بشاه ولد بیک داده ازین امر
ضروری باو و ولایت اورسد * و طایفهٔ خالدی بامتنال این رأی
مبادرت نموده اسناد این امر شتیع بدو آوردند * چون این تدبیر
و تدارک موافق تقدیر شد میرمیران دیار بکر با او در مقام عداوت
و خصومت در آمده . احوال او را معروض پایهٔ سر پر جاه و جلال
سلطانی نمود * فرمان قضا جریان در باب قتل شاه ولد بیک بنفاد
پیوست * میرمیران بجهت بازخواست او را در دیوان حاضر ساخت
شاه ولد بیک ازین مقدمه آگاه شده خود را بجز ثقیل از آن
مهلکه خلاص داده بیرون جست * و ولایت او را داخل خواص

همایون کردند. اُمناء بضبط آن تعیین کردند و شاه ولد بیک همان
بقلمه قلب و توابع راضی گشته قانع شد * چو ن سیزده سال
بدین منوال گذرانید رخت هستی ازین تنکنای نیستی بعالم آخرت
کشید * و ازو علی بیک و میر دیادین و ولیخان بیک و جهانگیر بیک
و امیر یوسف و امیر سایمان شش پسر ماند *

﴿ علی بیک بن شاه ولد بیک ﴾

بعد از وفات پدر والی ولایت قلب شده * مدت چهل سال
باصر امارت مبادرت نموده * ازو افعال پسندیده و اعمال ستوده
بظهور آمد و با اعلی و ادنی سلوک بر وفق مدعا کرده * چون بعالم
آخرت ارتحال نمود ازو سلطان حسن بیک و ولیخان بیک نام
دو پسر ماند *

﴿ سلطان حسین بیک بن علی بیک ﴾

بعد از فوت پدر بموجب نشان عالیشان سلطان سلیم خان
در شهر سنه ثمانین و تسعمایه قائم مقام پدر شد * و در حینی که
سلطان مراد خان مغفور عساکر منصور را بسر داری عثمان
پاشای وزیر اعظم بتسخیر آذربایجان مأمور گردانیده سلطان
حسین بیک در تاریخ سنه ثلاث و تسعین و تسعمایه در سعد آباد تبریز
در محاربه قزلباش شربت شهادت چشید * و از و قلیچ بیک و سید
احمد و زینل بیک و زاهد بیک و حمیدر و قاسم نام شش پسر ماند *

اما سید احمد بیک نام پسرش در هه کام قتل پدر اسیر قید قزلباش
 کشته. قریب دو سال در قلعه قهقهه محبوس بود آخر بامداد
 بعضی از آقایان خلاص شده بولایت خود عودت کرد و از دیوان
 سلطان مراد خان ایالت موروثی بزینل بیک نام پسرش مفوض
 کشته * قلیچ بیک نام پسرش که اسن اولاد بود و بعقل و ادراک
 از همه محقر بمعاونت محمد بیک حاکم جزو امارت پدر بدو مقرر
 شد * و بازینل بیک برادرش بر سر امارت قلب در مقام عداوت
 و خصومت در آمده چند روز نشو و نمای بی بود کرد. و هم در آن
 اوان بواسطه بد حرکتی در دست عشایر و اقوام بقتل رسید *

﴿ سید احمد بیک بن سلطان حسین بیک ﴾

چون از قید قزلباش خلاص شده در ارضروم بخدمت
 فرهاد پشای سردار رسید * و حقوق خدمات و جانسپاری
 و استحقاق خود را در حکومت در دیوان عالی بثبوت رسانید
 از مرجع بیغایت پادشاهی سردار ظفر شعار حکومت قلب
 و بطمان بدو ارزانی داشت * درین اثنا خالویش بهاول بیک در دست
 طائفه بسیار بقتل رسیده بلا منازعه حاکم باستقلال انجام شد و چند
 سال چون حکومت نمود بواسطه کم التفاتی بهر میران دیار بکر
 امارت قلب از آستانه پادشاهی بشخصی عثمانلو عنایت کردند
 و او معزولا باستدعای حکومت روی توجه بدرگاه سلطانی

نهاد * در اوایل سنه ثلاث والفدر استنبول وفات کرد * حکومت
قلب بدستور اول بزینل بیک برادرش مقرر شد و حالا که تاریخ
هجری در سنه خمس والفست بدارایی آنجا متمکن است

شعبه دوم

﴿ در ذکر امراء میافارقین ﴾

نسب امراء میافارقین نیز بامیر شیخ احمد بن امیر عزالدین
میرسد و با امراء قلب بنی عثمانند * اول کسی که ازین طبقه بامارت
رسیده بهلول بیک بن الوند بیک بن امیر شیخ احمد است که
فی نفس الامر مرد شجاعت آثار سخاوت دثار بود * در اوایل
حال باتفاق برادرش عمر شاه بیک ملازمت اسکندر پاشای میر
میران دیار بکر اختیار کرده چون اسکندر پاشا بعزم تسخیر
جوازر (۱) حسب فرمان قضا جریان مامور شد * قلعه در آنجا
بنا کرده موسوم باسکندریه گردانید * حفظ و حراست و ضبط
وصیانت آنرا در عهده بهلول بیک نموده و بطریق سنجاغ بدو
ارزانی داشت * و در آن وادی چون از خدمات پسنیدیده
بظهور آمد باستدعای آنکه حصه از ولایت مورد وثی از دیوان
خاقانی بدو عنایت شود از میر میران دیار بکر و امراء کردستان

(۱) فی نسخه آخری جواز والظاهر انها اقلعه الشهيرة الآن بماد لجواز

عرضی چند گرفته روانه آستانه^۱ های آشیانه و بارگاه خسروانه^۲
 سلطان سلیم خان شد * و از عواطف پیدریغ پادشاهانه ناحیه^۳
 میافارتین مع توابع و لواحق بدستور اقطاع تملیکی از حکومت
 قلب تفریق گشته بدو ارزانی شد * و حکم هایون عز اصدار
 یافت که مقطوع طایفه^۴ بسیان و بوجیان و زیلان که در زمان
 شاه ولد بیسک بخواص^۵ هایون مقید شده بود در عهده^۶ بهلول
 بیسک نمودند که سال بسال جمع کرده بخزینه^۷ دیار بکر ادا نماید
 چون چند سال بدین عنوان گذشت و متعاقب یکدیگر سفر
 دیار اعجام واقع شد طوایف سلیمانی از تعدی و عدوان حاکمان ترک
 اوطان نموده بولایتی که از قزلباش مفتوح شده بود رفته * بشرط
 آنکه بحفظ و حراست آنها قیام نمایند * مناصب کلی از زعامت
 والای بیکی و سنجاق بدیشان مفوض گشته * چون عنان تالاک
 طوایف مزبوره از قبضه^۸ تماسک بهلول بیسک بیرون رفت عشایر
 و قبایل آغاز سرکشی کرده در ادای مقطوعات و سایر رسومات
 مسامحه و مساهله کردند چنانچه شخصی از بسیان شهسوار نام
 میر لوای قلعه بایزید من اعمال ایروان گشته موازی هزارخانه وار
 از طایفه^۹ سلیمانی (۱) و سایر طوایف اکراد در سر رایت
 خود جمع ساخته در ادای مال پادشاهی عناد و مخالفت کردند *

(۱) فی نسخه خطی بسیان بدل سلیمانی

بهاول بيك حسب الحكم بجهت تحصيل اموال بيت المال
 و باز گردانیدن الوسات و احشامات خود بميفارقين متوجه
 آنجا شد و در ميانه او و شهسوار بيك محاربه و مجادله واقع شده بهاول
 بيك دران معرکه بعز شهادت فائز شد و از و امير خان و عمر بيك
 و محمود بيك و محمد و عثمان پنج پسر ماند *

﴿ امير خان بيك بن بهاول بيك ﴾

بعد از قتل پدرش قايم مقام او شد چون چند سال از ايام
 حكومت او گذشت بواسطه افعال و اعمال شنيعه كه از عشاير
 و اقوام او در اطراف و جوانب صادر شده * چنانچه مردم عالم
 از جور و بيداد ايشان بجان آمده برسم داد خواهي بدرگاه پادشاه
 عدالت پناه رفته حكم قتل امير خان و طائفه بسيان و بوجيان و ساير
 مردم اهل شنائت از توابع ايشان بنام محمد پاشاي مير ميران (آمد)
 آوردند * محمد پاشا امير خان بيك را در ديوان (آمد) حاضر
 گردانیده حسب الحكم بقتل آورد

﴿ عمر بيك بن بهاول بيك ﴾

بعد از قتل برادرش امارت ميفارقين بدو عنایت گشت
 اما از عهده امر رياست و ضبط و صيانت بيرون نيامده در
 تحصيل مال مقطوع و ادای حقوق پادشاهی كه هر ساله چهار
 خروار زربخزينه ديار بكر تسليم می بایست كرد عاجز

آمد * بنابرین از دیوان پادشاه جهجاه دولت پناه سلطان محمد خان
امارت طوائف اکراد و میافارقین بپراهمیم بیک آقساق بن
جهانگیر بیک بموجب عرض میر میران آمد و دفتر دار انجام فوض
شد * در اوایل التجا بحاکم بدلیس برده در ناحیه موش ساکن شده
حسب الامکان در تحصیل مقطوعات اقدام نموده چندان چیزی
حاصل نکرد در نمود و او باش بسیار بر سر رایت خود جمع ساخته
دست تطاول بمال رعایای موش و خنس و ملاز کرد دراز کرده آخر
آغاز قطاع الطریق و راهزنی کرده * در میانه حزو و بطمان چند
دفعه از طوائف مترددین و کاروان را نهب و غارت کرده چند نفر
از مسلمانان بقتل آورد. علی بیک میرلوای خنس و محمد بیک حاکم
حزو تاخت بر سر او برده و بعضی از رفیقان و مردمان او را
ببرادرزاده اش بقتل آورده اموال و اسباب ایشانرا نهب و غنا
کردند. خود بهزار فینا کت هر دفعه سر خود را خلاص
کرده اگر چه نام امارت دارد اما وصفش بحرامان
و دزدان دارد و یکجا قرار نمیتواند کرد *

فرقه دوم

﴿ مشتمل بر دوازده (۱) فصل است ﴾

فصل اول

﴿ در ذکر حاکمان سهران ﴾

بر طباع آفتاب شعاع مطالعه کننده گان حقیقت این داستان پوشیده و پنهان نماید که نسب حاکمان سهران بکوس نام شخصی از بزرگ زادگان اعراب بغداد میرسد * و کوس از فترات زمان بقریه هودیان ۲ تابع ناحیه (اوان) من اعمال سهران افتاده * در اوایل حال بامر کله بانی اهالی آن قریه مبادرت مینمود * و کوس در اصطلاح آن قوم بر شخص اطلاق میکنند که دندان پیشین او افتاده باشد. و او عیسی و ابراهیم و شیخ اویس نام سه پسر داشته اما در میانه پسرانش عیسی بغایت مرد بلند همت سخنی طبیعت و خوش محاوره بوده * هر چیز که از اجرت گاه بانی حاصل میشد صرف جهلا ورنودان قریه میکردند تا جمع کثیر از اجامره و اجلاف رنود و اوباش فریفته لطف و احسان او گشته سردر بقیه اطاعت او نهاده * اتفاقاً در آن حین حاکم آن دیار را دشمن عظیم پیدا

(۱) وفی نسخه‌تین خطیتین ده بدل دوازده ولم یوجد فیهما الفصلین

الآخرین (۱۱ و ۱۲) (۲) وفی نسخه‌تین خطیتین یهودیان

شده بدفع او توجه فرمود * رنود و او باش که تابع عیسی گشته بودند
 بطریق تمسخر و استهزا اطلاق اسم امارت بر او کرده * متوجه
 بالکان (۱) شدند * و اهالی آن ناحیه علامت قابلیت و آثار شهامت
 از ناصیه اعمال عیسی مشاهده کرده * همگی اتفاق کرده او را
 بامارت قبول کردند * و در اندک فرصتی خلق بسیار بر سر رایت
 عیسی مجتمع گشته بعزم تسخیر قلعه او ان روان شدند * چون
 اطراف آن قلعه سنک سرخ است اول عیسی و تابعان او بر بالای
 آن سنکها برآمدند و شروع در محاربه و مجادله کردند * و جماعت
 متحصنان از جرأت و جسارت آن فرقه متوهم گشته ایشانرا ملقب
 بسنک سرخی کردند . آخر از کثرت استعمال طایفه اگر ادکه
 سرخ را سهر میگویند بسهران اشتها دارند * القصة بعد
 از مجادله و مقاتله قلعه مفتوح شده گوکب طالع عیسی چون
 عیسی بن مریم قرین نیرین گشته ستاره بختش از قلعه کیوان
 برتری گرفت و روز بروز درجه دولتش مرتفع شده * آفتاب
 حشمتش از اوج افلاک بالاتری گرفت . و بتدبیر صایب و فکر
 ثاقب ولایت سهران را بید تصرف در آورده * چون مدتی در آن
 دیار کاسرانی نمود بجوار رحمت الهی پیوسته پسرش *

(۱) فی بعض النسخ مالکان

﴿ شاه علی بیك ﴾

بجای پدر بر سر پر حکومت متمکن شده * چون او نیز باجل موعود بعالم آخرت رحلت نمود ازو عیسی و میر بوداق و میر حسین و میر سیدی نام چهار پسر ماند * در ایام حیات خود ولایت موردوئی رادر میانه پسران قسمت کرد که هر کس بخصه خود قانع گشته متعرض احوال یکدیگر نشوند * از آنجمله ناحیه حریر که مقر دولت او بود پسر بزرگش میر عیسی ارزانی داشت * و مدتی که از ایام حکومت امیر عیسی متمادی شد در معرکه قتال وجدال که او را با پیر بوداق حاکم بابان اتفاق افتاد بقتل رسید *

﴿ پیر بوداق (۱) بن شاه علی بیك ﴾

بعد از فوت پدر متصدی امر حکومت شده ناحیه سوماقلق را نیز از طایفه نیلخاص تابع قزلباش مستخلص ساخته متصرف شد * و چند سال که بحکومت و دارایی آنجا قیام نموده فوت شد * و ازو امیر سیف الدین و امیر حسین نام دو پسر ماند *

﴿ میر سیف الدین ﴾

قایم مقام پدر شده چندان در امارت استقراری نگرفت و بعد از فوت او برادرش *

(۱) فی النسختین الخطیتین میر بوداق .

﴿ میر حسین ﴾

جانشین او گذشته او نیز بزودی اجابت حق را ایبک گفت
 و ازو هفت پسر در صفحه روزگار یادگار ماند * پسر بزرگش امیر
 سیف الدین جاگیر پدر شده سنجاق سوم اقلق را (۱) بدستوری که
 در تصرف آبا و اجداد او بود ضبط کرد *

﴿ میر سیدی بن شاه علی بیگ ﴾

او پسر کوچک شاه علی بیگ است در ما بین حکام کردستان
 بصفت سخاوت موصوف و بسمت شجاعت معروف بود * بعد
 از فوت پدر در شقباد نام محل ساکن گشته باراده باز خواست
 خون برادرش امیر عیسی با پیر بوداق بابان در مقام مجادله و محاربه
 در آمده * پیر بوداق را بقتل رسانید و ولایت برادرش را نیز
 ضمیمه حکومت خود کرد * سنجاق ارییل و موصل و کرکوک
 را از تصرف کاشتکان قزلباشیه جبراً و قهراً بیرون آورده داخل
 حکومت خود ساخته متصرف شد * ومدتی باستقلال حاکم
 ولایت سهران مع توابع و ملحقات گشته * آخر الامر جان از
 چنگ کرک اجل خلاص نکرده اسیر پنجه شیر تقدیر شد * ازو
 امیر سیف الدین و میر عز الدین شیر و سلیمان نام سه پسر ماند *
 امیر سیف الدین در ریعان جوانی و عنفوان زنده گانی از اسب

(۱) وفي النسختين الخطيتين سوم اقلو .

افتاده روی در جهان جاودانی آورد * و عز الدین شیر سنجاق ارییل را متصرف بود * تا در تاریخ سنه احدی و اربعین و تسعماه که سلطان سلیمان خان فتح دار السلام بغداد کرده قشلاق در آنجا نمود * از عز الدین شیر در آن ایام بعضی اوضاع ناملایم نسبت بخدام آستانه علیه سلطانی بظهور آمده * حسب فرمان واجب الاذعان بقتل رسید * و سنجاق ارییل بحسین بیك داسنی که از امیر زاده کان طایفه یزید است ارزانی شد * و بعد از قتل عز الدین شیر برادرش سلیمان بیك نیز اندک زمانی رخت حیات و نشاط ازین کهنه دیر بر بسته روی در دیار عدم نهاد * و از و قلی بیك و امیر عیسی و امیر سیف الدین سه پسر ماند * سلطان سلیمان خان عموما ولایت سهران را ضمیمه سنجاق ارییل کرده بحسین بیك داسنی عنایت فرمود * و حکومت سهران بالکلیه از ید تصرف و ارتنائش رفته بدست مردم بیگانه در آمد *

﴿ امیر سیف الدین بن میر حسین بن پیر بوداق ﴾

سابقا رقرده کلک بلاغت انما شد * که امیر سیف الدین سنجاق سوم اقلق را بدستوری که در تصرف آبا واجداد او بود ضبط نمود * و چون عموما ولایت سهران از جانب خاقان غازی مجاهد بحسین بیك داسنی عنایت و مفوض شد چند دفعه میانه امیر سیف الدین و حسین بیك محاربه و مجادله واقع شده *

عاقبت الامر امیر سیف الدین تاب مقاومت طایفه داسنی نیاورده
عروس ملک را سه طلاق گفته التجا بیکه بیک حاکم اردلان
بود * و بیکه بیک از بیم قهر و سخط سلیمانی در امداد و اسعاد او
تساهل و تغافل ورزیده * امیر سیف الدین از و ما یوس گشته از آنجا
مر اجعت نمود و چون بسهران رسید جمعی از سکنه و متوطنان
آنجا بر سر خود جمع ساخته قلعه ارییل را بتصرف در آورده
از امداد بخت و طالع مسعود چون این مقدار فتوحات او را روی
نمود اکثر عشیرت و اقوام سهران بدو یکدل و یکجهت و متفق
گشته * امیر سیف الدین چون ابو مسلم روزی بدفع مروانیان
شعار عباسیان پیش گرفته همگی همت بدفع یزیدیان گماشت *
چون حسین بیک باین قضیه مطلع شد بدفع او متوجه ارییل شد
و در ما بین ایشان محاربه عظیم دست داد * درین دفعه شکست
بحسین بیک و یزیدیان افتاده موازی پا نصد نفر از متعینان داسنی
بقتل رسید * حسینیان غالب آمده * اموال و اسباب فراوان
بدست امیر سیف الدین و تابعان او افتاده * عموما ملک موردونی
خود را متصرف شد * امیر سیف الدین از روی استقلال بر
سر بر ولایت متمکن شد * و چند دفعه حسین یزیدیان را کننده را
جمع نموده حرکت مذبحی نموده بعزم مقاتله و مجادله امیر سیف
الدین متوجه گشت - اما هر مرتبه فتح و نصرت شامل حال و کافل

آمال سیف الدین کشته * حسین بیک مغلوب و منکوب باز کشت
 و چون اخبار هزیمت و تکسر حسین بیک در آستانه سلطانی
 شایع گشت او را در استنبول حاضر گردانیده فرمان قضا جریان
 بقتل او نافذ گشته بعقوبت هر چه تمامتر او را بقتل آوردند *

﴿ نظم ﴾

کسی کو با کسی بد ساز گردد بد و روزی همان بد باز گردد
 بچشم خویش دیدم بر کدرگاه که ز در جان موری مرغی راه
 هنوز از صید منقارش نپرداخت که مرغی دگر آمد کار او ساخت

و حسب فرمان سلطان غازی سلطان حسین بیک حاکم
 عمادیه با سایر امراء کردستان بدفع امیر سیف الدین و تسخیر
 ولایت سهران مأمور شد * هر چند جد و جهد نمودند اثری
 بر آن مترتب نگشته بی نیل مقصود عود کردند * و امیر سیف
 الدین بعد از آن بی خار ممانعت در کاستان ولایت بکامرانی
 اوقات میگذرانید * عاقبت الامر بمقتضای (اذا جاء الفضا عی البصر)
 بانوای یوسف بیک برادوست المشهور بغازی قران متوجه
 درگاه سلطان غازی شد * باراده آنکه چون بد آنجا رسید
 از مرحمت بیکرانه پادشاهانه رقم عفو و اغماض بر جریده جرایم
 او کشیده مملکت موروثی از عواطف سلطانی بدو ارزانی
 شود اتفاقاً رسیدن بدانجا همان بود و جان بموکلان عقوبت سپردن

﴿ قلی بیك بن سلیمان بیك بن میر سیدی ﴾

در محلی که طایفه طاسنی (۱) بر ولایت سهران استیلا یافت قلی بیك بدفعات باطایفه طاسنی محاربه و مجادله نموده هر مرتبه ایشان غالب می آمدند * بالضروره ترك یار و دیار کرده . روانه درگاه شاه طهماسب گشته ملتجی بدو شد * و عشیرت طاسنی بمقتضای عداوت قدیمه که در میانه حسینی و زیدی مستمر است بنیاد ظلم و بیداد کرده کرد از نهاد مسلمانان و مظلومان سهران بر آوردند بنوعی که مردم از ظلم حجاج یوسف و بیداد سعد ابن زیاد فراموش کردند * بنابراین جمعی از عشیرت سهران متفق گشته کسی بطلب قلی بیك بدیار عجم فرستادند اورا بدلات و اسماالت از آنجا بمیان خود آورده * بواسطه عرض تظلم متوجه آستانه اقبال آشیانه سلیمانی شده * استدعای ولایت موردی کردند * سلطان غازی سلیمان خان اعتماد بر قلی بیك نکرده سنجاق سماوات من اعمال بصره بدو عنایت فرمودند * بعد از قتل امیر سیف الدین و حسین بیك طاسنی و قضایای که قبل ازین مذکور شد باستدعای سلطان حسین بیك حاکم عمادیه اورا از سماوات بصره آورده از اراضی سهران ناحیه حریر بدو ارزانی داشتند * و قریب بیست سال در آنجا با امر حکومت

(۱) و در يك نسخه داسنی مشهور است

اشتغال نموده آخر باجل موعود بعالم عقبی نهضت فرمود * وازو
بوداق بیک و سلیمان بیک دو پسر ماند *

﴿ بوداق بیک بن قلی بیک بن سلیمان بیک ﴾

بعد از فوت پدر علم ریاست در ناحیه شقباد برافراشت *
و از افساد مفسدان در میانه برادران دوستی و اتحاد بدشمنی
و عداوت مبدل شده * از طعن لسان کار با استعمال سیف و سنان
رسید * عاقبت الامر بوداق بیک را تاب مقاومت برادر نماند
ندای الفرار در داده التجا بساطان حسین بیک حاکم عمادیه برده
چند روز منتظر آن بود که بامداد و معاونت او بولایت خود
عودت نماید * اما روز کار غدار و سپهر ناپایدار امان نداد در بلده
عقره من اعمال عمادیه بجوار رحمت ایزدی پیوست *

﴿ سلیمان بیک بن قلی بیک بن سلیمان بیک ﴾

بنگایت مرد عدالت کستر * ورعیت پرور بود در ما بین
حکام کردستان بوفور رشد و رشاد معروف و بکثرت عقل و رأی
و فراست موصوف * بعد از فوت پدر و برادرش حاکم باستقلال
ولایت سهران کشته * بواسطه خصومت که با عشیرت زرزا
بهم رسانید بمضمون (وحشر سلیمان جنوده) موازی سیزده
هزار پیاده و سوار از اکراد دیوسار جمع نموده تاخت بولایت
زرزا برده * آنجا را نهب و غارت کرد میرلوای آنجا را با سیصد

و پنجاه نفر از آغایان و متعینان عشیرت و اقوام زرزا بقتل آورده
 اهل و عیال ایشانرا اسیر و دستگیر کرده بولایت سهران آورد *
 و بقیة السیف زرزا برای عرض تعظیم و دادخواهی روانه درگاه
 سلطان مراد خان گشته * پادشاه مرحوم در صدد آن درآمد که
 سلیمان را کوشمال دهد که سایر متمردان از آن عبرت گیرند *
 اتفاقا در آن اثنا سلیمان بیک بعضی از ولایت قزلباش رانهب
 و غارت کرده قزلباش بسیار اسیر و دستگیر کرد. جمعی از قزلباشان
 اسیر را با اموال کثیر بدرگاه سلطان مغفور فرستاده * منظور
 نظر عاطفت اثر گشته مخالفتی که از و صدور یافته بود بعفو
 و اغماض پادشاهانه مقرون شد * از بنی عمایش قباد بیک نام شخصی
 که سنجاق ترک را متصرف بود بعضی اوضاع نامالیم از و صادر
 شده بلکه آرزوی حکومت سهران و عداوت سلیمان بیک
 در خاطر او خلجان میکرد * تا در شهرور سنه اربع و تسعین
 و تسعمایه سلیمان بیک تاخت بر سر او برده باموازی چهارده نفر
 از اقربا و متعلقان او را بقتل آورد * و بعد از آن حاکم ذی شوکت
 و والی صاحب قدرت گشته خورد و بزرگ دور و نزدیک از سخط
 قهر او ایمن نبودند * و امرا و حکام که بدو قرب جوار داشتند
 همواره اطاعتش مینمودند * و نفس الامر اگر چه مرد امی بود
 چیزی نخوانده اما دست انابت بمشایخ آن دیار داده * در طاعت

و عبادت اوقات میگذرانید و اکثر زمان بنماز و نیاز مشغول بود
تا عاقبت مرغ روح قدسی آشیانش با جمعه جذببات حضرت
لا یزال از قفس بدن پرواز کرده * بفضای ساحات لاهوتی
قرار گرفت *

﴿ علی بیک بن سلیمان بیک ﴾

بعد از فوت پدرش امیر سلیمان بموجب نشان مکرمت
عنوان سلطان مغفور جنت مکان حکومت و دارایی سهران بدو
مفوض گشت * و حالا که تاریخ هجری در سنه خمس و الفست
من حیث الاستقلال بحکومت ولایت موردی مبادرت مینماید *

فصل دوم

﴿ در ذکر حکام بابان ﴾

بر ضمیر منیر مهر تاثیر مؤرخان سخمدان و خاطر عاطر
راویان نکته سنجان پوشیده و نهان نماید که حاکمان بابان در میانه
حکام کردستان بکثرت خیل و حشم و جمعیت انصار و خدم اشهار
تمام داشتند * اما چون ایام حکومت آن سلسله چنانچه مذکور
خواهد شد به پیر بوداق بیئی که تعبیر از بابانست و برادرش
رسید منقطع النسل شده * حکومت آن دودمان بنو کران
ایشان انتقال یافت * و کسی که لیاقت و استعداد امر حکومت

وریاست داشته باشد در آن خاندان نماید *

﴿ میر بوداق بن میر ابدال ﴾

در سخاوت حاتم * و در شجاعت رستم بود * همواره بچوکان
جلادت کوی تفوق و روحان از امثال واقران ر بوده آخر کارش
بجائی رسید که داعیه عروج و آرزوی خروج کرده * ولایت
لاریجان را از عشیرت زرزا و سیوی از سهران مستثنا کرد * و از
ولایت قزلباش سالدوز را گرفته * قلعه ماران را تعمیر کرده بحکم
خود میرلوا نصب کرد و عشیرت مگری و عشیرت بانه را بلطف
و عنف مطیع و منقاد خود ساخته * ولایت شهر بازار را از حاکم
اردلان گرفته ضمیمه ولایت خود گردانیده * چند نفر میرسنجاق
در اطراف وجوانب خود تعیین نموده * طبیل و علم دادرا زده
و ناحیه کرکوک من اعمال بغداد را تصرف نموده دارایی آنجا را
بیکى از ملازمان خود مفوض گردانید * و در حکومت
بعضی اختراعات کرد که هیچکس را از حکام گردستان آن دولت
میسر نگشته * از آنجمله دختر امرایان خود را در اوایل
نامزد خود کرده و لوازم و مراسم و ما محتاج عروسی را چنانچه
لایق و مناسب امرایان باشد ترتیب داده * در روز وعده
عقد و زفاف دختر را باجهاز و اموال بی آنکه کسی را برین احوال
مطلع سازد بیکى از آقایان خود عقد میکرده است * و رستم نام

برادرش را بخاطر رسید که قصد او کند . یکی از محرمان این قصه را
 در خفیه بعرض او رسانیده * در هنگام سفر زرزا رستم را
 با مفسدان که درین معامله با او همزبان و همدستان بودند گرفته
 بقتل آورد * و باراده تسخیر ولایت سهران لشکر بر سر امیر
 سیدی بن شاه علی کشیده * امیر سیدی تاب مقاومت او
 نیاورده . مقر حکومت خود را خالی گذاشته * بمیان جنگل
 و کوهستان رفته منتظر فرصت می بود * پیر بوداق را از صدور
 این واقعه عجب و غرور پیدا گشته با معدودی چند از مخصوصان
 بطریق سیر و شکار بطریق حزویان نام محل شد * اتفاقا میر
 سیدی در آنجا حاضر بود * چون بلای ناگهان از کینکاه بیرون
 آمده پیر بوداق را با همراهان بقتل رسانیدند * چنانچه متنفسی
 از آن ورطه خونخوار خلاص نکشت * ﴿ نظم ﴾
 گرفتم که از ین اقبال و بخت * شدی در جهان صاحب تاج و تخت
 بکشور کشائی فریدون شدی * بکنج وزرافزون زقارون شدی
 چو خورشید در اوج نیک اختری * بر افراختی رایت سروری
 سخن مختصر جمله عالم تراست * سلیمانی و افسرت عرش ساست
 هم این اعتبارات بی اعتبار * همه نیست کردد سرانجام کار
 شعرای اکراد قضایای احوال او را از شجاعت و گرم بسلاک
 نظم کشیده داستانهها ساخته در مجالس و محافل حکام صوتها و قولها